

□ آتش گناه؛ جلوی آتش را بگیریم! □ نظم جدید جهانی و جایگاه ایران □ هفتم اکتبر را از هفتم اکتبر نخوانیم! □ میل به برهنگی
□ انتقام چرا! □ آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری... □ بهشت؛ ضیافتی بی زوال و بی پایان □ ترک مقاومت، نه امنیت می آورد و نه عزت

آتش گناه؛ جلوی آتش را بگیریم!

می خواهند کشتی جامعه را سوراخ کنند بگیریم. نه از سر کینه و خشونت، بلکه از سر دلسوزی و مسئولیت. همان طور که پدر و مادر فندک را از دست کودک می گیرند تا خانه را نجات دهند، ما نیز باید با گفتار نرم و رفتار استوار، مانع گسترش فساد و بی اخلاقی شویم. ثالثاً نباید به بهانه آزادی، از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر شانه خالی کنیم. این وظیفه، حفاظت از کشتی جامعه است. اگر ما ساکت بنشینیم، آتش شعله ور می شود و دود ن به چشم همه می رود. چرا در قضاوت های دینی و اخلاقی این قدر سطحی و بی ارزش برخورد می کنیم؟ بیایید این نگاه را کنار بگذاریم و مسئولیت خود را در برابر خدا، خود و جامعه به درستی ادا کنیم.

به تباهی نمی کشانند؛ بلکه همه سرنشینان کشتی را به سمت قعر تباهی و آلودگی و سیاهی می برند. آیا در چنین شرایطی می توان گفت «آزاد است، بگذار هر کاری دوست دارد انجام دهد»؟ اگر چنین بگوییم، در حقیقت نه تنها به آن فرد ظلم کرده ایم، بلکه به همه کسانی که تحت تأثیر او قرار می گیرند نیز ستم روا داشته ایم. آزادی به معنای رها کردن انسان در برابر آتش و جاقو نیست. آزادی واقعی یعنی زمینه ای فراهم شود که انسان با اختیار خود راه خوب را انتخاب کند، نه اینکه دیگران را در معرض نابودی قرار دهد و ما نظاره گر باشیم. در قضایای دینی و اخلاقی و معنوی، ما حقایق را بسیار سهل و بی ارزش می گیریم. گویی گناه را فقط یک خطا در دفترچه حساب می دانیم، در

تصور کنید کودکی در خانه با یک جعبه کبریت یا فندک بازی می کند. لحظه ای غفلت کافی است تا پرده و فرش و مبلمان خانه یک جاعلمه حریق شود. در چنین وضعی، آیا هیچ پدر و مادری می گوید «بچه آزاد است، بگذار هر کاری دلش می خواهد بکند»؟ قطعاً نه. همه با سرعت فندک را از دستش می گیرند، او را از آتش دور می کنند و اگر لازم باشد، برای پیشگیری از فاجعه ای بزرگ تر، حتی تنبیهش هم می کنند. همین منطق ساده را در برابر کسی که سنگ و چوب برمی دارد و به در و دیوار و شیشه و بدنه خانه ها و ماشین ها می کوبد، نیز به کار می بریم. او را متوقف می کنیم؛ چون خرابی و آسیب، حد و مرز نمی شناسد و دیر یا زود به زندگی بی گناهان هم سرایت می کند. اگر کسی کیسه های زباله را پاره کرد و به در و دیوار خانه ها و میان کوچه و خیابان ریخت چی؟

حالا تصویر را کمی بزرگ تر کنیم. اگر همان کودک، به جای کبریت، جاقو بردارد و به جان خودش و دیگران بیفتد و همه را زخمی کند، چه می کنیم؟ آیا باز هم می گوییم «آزاد است، بگذار هر کاری دوست دارد انجام دهد»؟ روشن است که نه. اینجا مسئله از خرابی یک اتاق و یک خانه گذشته است؛ جان انسان ها در میان است. همین طور اگر کسی بخواهد کشتی را سوراخ کند و همه سرنشینان را در دل اقیانوس به قعر آب بکشانند. هیچ عقل سلیمی اجازه نمی دهد چنین کاری انجام شود. ما با تمام قوا جلوی او را می گیریم؛ چون نابودی یک نفر، نابودی یک جامعه کوچک است که در دل خود ده ها خانواده و آرزو و آینده را حمل می کند.

اما نکته اساسی اینجاست که ما معمولاً آتش ظاهری و جاقو را به خوبی می شناسیم، ولی آتش نامرئی را نادیده می گیریم. کسانی که با گفتار و رفتار خود، روح و روان آحاد جامعه را به آتش می کشند، سعادت و آخرت و اخلاق افراد را نابود می کنند و سلامت معنوی را از بین می برند. درست مثل همان کودکی هستند که فندک به دست گرفته است؛ با این تفاوت که شعله این آتش دیده نمی شود، اما دست و دامن دوستان و عزیزان ما را می سوزاند. فحش و ناسزا در حضور دیگران، غیبت و تهمت، بد مستی و بی بند و باری، ترویج برهنگی و بی حیائی، و هر کاری که حریم انسانی و اخلاقی را بشکند، در واقع سوراخ کردن کشتی جامعه است. کسانی که چنین می کنند، تنها خودشان را

حالی که گناه،

آتشی است که جسم و روح خود فرد و اطرافیان را به قهر و عذاب حقیقی می کشاند. این سادگی و جهالت است که جلوی این افراد را نمی گیریم و تماشا کنیم که دست و دامن دوستان و عزیزانمان آتش بگیرد.

پس چه باید کرد؟ باید اولاً آگاهی و بصیرت را در جامعه بالا ببریم تا مردم بدانند آتش گناه، همانند آتش کبریت و فندک، واقعی و خطرناک است. ثانیاً باید با مهربانی و حکمت، اما قاطعانه، جلوی کسانی را که



نظم جدید جهانی و جایگاه ایران

آن است. این نیروی انسانی، در صورت به کارگیری صحیح، می تواند موتور محرکه پیشرفت کشور در عرصه های علمی، فناوری و اقتصادی باشد.

۲. منابع طبیعی و معدنی غنی

ایران از نظر منابع طبیعی و معدنی، یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیاست. ذخایر عظیم نفت، گاز، معادن فلزی و غیرفلزی، ظرفیتی بی نظیر برای توسعه پایدار ایجاد کرده است، اما متأسفانه در دولت های مختلف، کم توجهی به این حوزه به ویژه در بخش زیرساخت های حمل و نقل (راه ها و خطوط ریلی) مشهود است. جوانان ایرانی باید با همت و تلاش، این کاستی ها را جبران کنند و ایران را به یک قطب ترانزیتی و صنعتی در منطقه تبدیل سازند.

۳. موقعیت ممتاز جغرافیایی

ایران در چهارراه ارتباطی شرق و غرب، و شمال و جنوب قرار دارد. این موقعیت راهبردی، کشور را به معبری طبیعی برای ترانزیت کالا و انرژی میان آسیا، اروپا و حاشیه خلیج فارس تبدیل کرده است. با سرمایه گذاری در زیرساخت های حمل و نقل زمینی، ریلی و دریایی، ایران می تواند به یکی از مهم ترین کریدورهای ترانزیتی جهان تبدیل شود.

۴. الگوی حکمرانی تمدنی و مردمی

اما مهم تر از همه این امتیازات، منطق حکمرانی تمدنی جمهوری اسلامی ایران است. ایران موفق شده است میان دو عنصر به ظاهر متضاد یعنی جمهوریت (مشارکت مردمی) و اسلامیت (معارف الهی) پیوندی ناگسستنی برقرار کند. این ترکیب بی نظیر، زمینه ساز شکل گیری الگویی از حکومت است که هم متکی بر آرای مردم است و هم ریشه در باورهای عمیق دینی دارد. البته هیچ گاه ادعای نمی شود که این مسیر بدون نقص طی شده است، اما اصل این منطق، سرمایه های ارزشمند برای آینده کشور محسوب می شود.

جمع بندی و افق پیش رو

جهان به سرعت در حال تغییر است و نظم نوین، فرصت ها و چالش های جدیدی پیش روی همه ملت ها قرار می دهد. ایران با تکیه بر نیروی انسانی متخصص، منابع غنی طبیعی، موقعیت راهبردی و الگوی منحصربه فرد حکمرانی، می تواند در این نظم جدید نه تنها یک بازیگر منفعل، بلکه یکی از معماران اصلی تحولات منطقه ای و جهانی باشد. اما تحقق این نقش، نیازمند برنامه ریزی دقیق، همت جمعی، جوان گرایی و پرهیز از کوتاهی های گذشته است. اگر کشور ما بتواند از این چهار مزیت کلیدی به درستی بهره برداری کند، جایگاهش در دنیای جدید، جایگاهی استوار، تأثیرگذار و افتخارآمیز خواهد بود.

نشانه های تغییر نظم جهانی

امروزه نشانه های آشکاری وجود دارد که نظم کنونی جهان در حال دگرگونی است و نظامی جدید در حال شکل گیری. اگرچه نمی توان با قطعیت گفت که نظم آینده دقیقاً چه ویژگی هایی خواهد داشت، اما می توان خطوط کلی آن را ترسیم کرد. یکی از مهم ترین این خطوط، افول قدرت بی چون و چرای آمریکا است. حدود بیست سال پیش، جرج بوش پدر با غرور تمام اعلام کرد که آمریکا تنها قدرت مطلق دنیاست و در تمام نقاط جهان حضور خواهد داشت. اما امروز، این اقتدار در حال کاهش است و آمریکا دیگر نمی تواند به تنهایی معادلات جهانی را تعیین کند.

انتقال محور قدرت به آسیا

دومین خط اساسی در نظم جدید جهانی، انتقال تدریجی محورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی از غرب به آسیاست. قدرت های غربی، هرچند هنوز در برخی زمینه ها تأثیرگذارند، اما به تدریج جایگاه خود را از دست می دهند و این خلأ توسط کشورهای آسیایی پر می شود. آسیا در حال تبدیل شدن به قلب پنبه تحولات جهانی است و این تغییر، فرصت های بی نظیری را برای کشورهای این قاره، از جمله ایران، فراهم می کند.

گسترش اندیشه مقاومت

سومین مؤلفه مهم در نظم نوین جهانی، گسترش اندیشه مقاومت در برابر زورگویی و سلطه گری است. این گفتمان که توسط جمهوری اسلامی ایران مطرح و ترویج شده، اکنون فراتر از مرزهای ایران در منطقه و جهان در حال گسترش است. اروپایی ها و بسیاری از ملت های دنیا به تدریج دریافته اند که سلطه جویی و استکبار، ویژگی های جدایی ناپذیر دولت های سلطه گر است و در مقابل، مقاومت و ایستادگی، تنها راه حفظ استقلال و عزت ملت هاست. جبهه مقاومت، که پیش تر محدود به منطقه خاورمیانه بود، اکنون به الگویی برای مبارزه با ظلم در سراسر جهان تبدیل شده است.

جایگاه ایران در نظم جدید

در این جهان در حال تحول، جمهوری اسلامی ایران از ویژگی های برجسته ای برخوردار است که می تواند نقش کلیدی برای آن رقم بزند. مهم ترین این ویژگی ها، ظرفیت های انسانی، منابع طبیعی، موقعیت جغرافیایی و الگوی حکمرانی تمدنی است.

۱. نیروی انسانی متخصص و جوان

یکی از بزرگترین سرمایه های ایران، جمعیت جوان، تحصیل کرده و متخصص



هفتم اکتبر را از هفتم اکتبر نخوانیم!

رو، وضعیت حقوقی و میزان استمرار «اشغال» غزه پس از خروج ۲۰۰۵ به موضوعی محل بحث حقوقی تبدیل شد؛ سازمان ملل و گزارشگران حقوق بشری، با توجه به تداوم کنترل بر مرزها، حریم هوایی و آب های سرزمینی، استمرار اشغال را مطرح کردند.

اما نقطه ای که فهم وضعیت غزه بدون آن تقریباً ناممکن است، محاصره است. محدودیت های رفت و آمد غزه از دهه ۱۹۹۰ وجود داشت، اما پس از ژوئن ۲۰۰۷ و به دنبال تسلط حماس بر غزه، این محدودیت ها به محاصره زمینی، دریایی و هوایی گسترده تری تبدیل شد. دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل تصریح کرده است که این وضعیت، حرکت افراد و کالاها را به شدت محدود و غزه را عملاً از جهان خارج منزوی کرد. گزارش OCHA در سال ۲۰۰۹ نیز آثار محاصره را بر اشتغال، غذا، بهداشت، آموزش، انرژی، آب و زیرساخت های غزه مستند کرده بود.

پرسش و روایت درست این است که چه چیزی طی دهه ها ساخته شد که سرانجام ۷ اکتبر را ممکن کرد؟ این پرسش، روایت تبلیغاتی را به چالش می کشد. زیرا اگر پاسخ را جلدی بگیریم، ناچار باید به ۱۹۴۸ بازگردیم؛ به آوارگی بیش از ۷۰۰ هزار فلسطینی؛ به ۱۹۶۷ و اشغال؛ به دهه ها منازعه و شکست روندهای سیاسی؛ به محاصره غزه از ۲۰۰۷؛ و به جنگ ها و دورهای مکرر خشونت پیش از ۷ اکتبر. اگر همه چیز از ۷ اکتبر شروع شد، پس ۱۹۴۸ چه بود؟ ۱۹۶۷ چه بود؟ آوارگان فلسطینی چه بودند؟ اشغال چه بود؟ محاصره غزه چه بود؟ نسل کشی و کودک کشی چه بود؟ و هفت دهه مقاومت فلسطین در برابر چه چیزی شکل گرفت؟

رژیم صهیونیستی می کوشد تاریخ را از ۷ اکتبر آغاز کند؛ جبهه مقاومت اما تاریخ را به پیش از ۷ اکتبر بازمی گرداند. تفاوت این دو روایت، تفاوت میان «حادثه» و «فرآیند»، میان «معلول» و «علت» و میان روایت سازی رسانه ای و فهم تاریخی است.

نسل های پناهندگانی تشکیل می دهند که تاریخ خانوادگی آنان به روستاها و شهرهایی بازمی گردد که در جریان تحولات ۱۹۴۸ از آنها رانده شدند. حتی پیش از جنگ ۱۹۶۷، بیش از ۳۱۶ هزار پناهنده ثبت شده نزد آنرا در نوار غزه زندگی می کردند.

سال ۱۹۶۷ نیز لایه دیگری به این تاریخ افزود. در جنگ شش روزه، اسرائیل غزه و کرانه باختری، از جمله قدس شرقی، را اشغال کرد و حدود نیم میلیون فلسطینی بار دیگر آواره شدند. از اینجا به بعد، در مسئله فلسطین با مجموعه ای از مفاهیم درهم تنیده همچون اشغال، آوارگی، حق تعیین سرنوشت، شهرک سازی، کنترل سرزمینی و حق بازگشت مواجه بودیم.

غزه به تدریج به آزمایشگاهی برای نوعی از سلطه و نسل کشی تبدیل شد که در آن سرزمین کوچک تر می شود، اما محاصره گسترده تر؛ افق سیاسی محدودتر می شود، اما فشار امنیتی بیشتر؛ و نسل ها تغییر می کنند، اما مسئله همچنان پابرجاست.

انتفاضه اول در سال ۱۹۸۷ و سپس شکل گیری حماس در همان بستر، نشان می دهد که مقاومت مسلحانه در ۷ اکتبر از هیچ پدید نیامد. سپس انتفاضه دوم، عملیات های نظامی متعدد، حملات موشکی و جنگ های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴ و ۲۰۲۱، هر کدام حلقه هایی از همین زنجیره شدند.

رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۵ شهرک ها و نیروهای نظامی دائمی خود را به ظاهر از داخل غزه خارج کرد. اما حتی طرح خروج اسرائیل تصریح می کرد که اسرائیل کنترل حریم هوایی، ساحل و بخش های پیرامونی غزه را حفظ خواهد کرد. از همین

یکی از پرتکرارترین شبهاتی که پس از عملیات طوفان الاقصی در ادبیات رسانه ای غرب و دستگاه تبلیغاتی رژیم صهیونیستی تکرار شد، این جمله بود: «همه چیز از ۷ اکتبر شروع شد.» گزاره ای کوتاه، اما با یک بار تاریخی سنگین. این گزاره گذشته را حذف می کند و امکان فهم علت را نیز از بین می برد؛ زیرا رویداد را از فرآیند جدایی می کند. اگر تاریخ را از صبح هفتم اکتبر آغاز کنیم، اسرائیل ناگهان به طرف مورد حمله و فلسطینیان به عامل آغازگر بحران تبدیل می شوند و هفت دهه اشغال، آوارگی، شهرک سازی، محاصره، سرکوب و نسل کشی به حاشیه رانده می شود.

برای فهم ۷ اکتبر، باید دست کم به ۱۹۴۸ بازگشت. سازمان ملل در تاریخ مسئله فلسطین تصریح می کند که در جنگ ۱۹۴۸، بیش از نیمی از جمعیت عرب فلسطین از خانه های خود گریختند یا اخراج شدند و اسرائیل در پایان جنگ بر حدود ۷۷ درصد از سرزمین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا مسلط شد. سازمان ملل همچنین گزارش می کند که بیش از ۷۰۰ هزار فلسطینی در نتیجه جنگ ۱۹۴۸ آواره شدند؛ رویدادی که در

حافظه فلسطینیان با عنوان نکبت شناخته می شود و مسئله آوارگان را به یکی از ماندگارترین بحران های حل نشده جهان تبدیل کرد. و جمعیتی که مسئله پناهندگان فلسطینی را به یکی از پایدارترین مسائل حل نشده غرب آسیا تبدیل کرد.

بنابراین، وقتی امروز از غزه سخن می گوئیم، با جمعیتی مواجه نیستیم که ناگهان در سال ۲۰۲۳ در این منطقه پدیدار شده باشد. بخش مهمی از جامعه غزه را

«همه چیز از ۷ اکتبر شروع شد.» گزاره ای کوتاه، اما بایک بار تاریخی سنگین. این گزاره گذشته را حذف می کند و امکان فهم علت را نیز از بین می برد؛ زیرا رویداد را از فرآیند جدا می کند. اگر تاریخ را از صبح هفتم اکتبر آغاز کنیم، اسرائیل ناگهان به طرف مورد حمله و فلسطینیان به عامل آغازگر بحران تبدیل می شوند و هفت دهه اشغال، آوارگی، شهرک سازی، محاصره، سرکوب و نسل کشی به حاشیه رانده می شود.

میل به برهنگی

بند اول: ذات میل و فقدان بازدارندگی در دو جنس

زن، به حکم آفرینش، گرایشی ذاتی به آراستگی و جلوه‌گری دارد که ریشه در زیبایی‌شناسی و نیاز به جلب توجه دارد. از سوی دیگر، اکثریت مردان نه از عقلانیت کافی برای تشخیص پیامدها برخوردارند و نه پابندی استوار به دین؛ از این رو به جای مهار چشم، اسیر خیالات شهوانی می‌شوند. تلاقی این دو ضعف (ضعف زن در خویشتنداری و ضعف مرد در مهار نگاه)، بستر بحران را فراهم می‌آورد.

بند دوم: نبود مانع قانونی و اجتماعی

اگر در چنین فضایی، هیچ قانون بازدارنده، محدودیت شرعی، برخورد قضایی یا حتی سرزنش عرفی وجود نداشته باشد، هیچ سدی میان میل ذاتی و عینیت یافتن آن باقی نمی‌ماند. در این حالت، جامعه به بازار آزاد نمایش اندام تبدیل می‌شود و هرگونه کنترل‌گری از میان می‌رود.

بند سوم: حرکت ماریجی به سوی برهنگی فزاینده

با برداشته شدن هر مانع، رقابتی ناخواسته برای جلب توجه بیشتر شکل می‌گیرد؛ هرکس پوشش کم‌تری داشته باشد، بیشتر دیده می‌شود. این رقابت،

خط قرمزها را یکی پس از دیگری کنار می‌زند و برهنگی از لباس‌های چسبان به نیمه‌برهنه و از نیمه‌برهنه به برهنگی کامل سیر می‌کند؛ روندی که بدون بازدارنده، نه متوقف شدنی است و نه برگشت‌پذیر.

بند چهارم: ریزش حیا و گسستن حریم‌های اخلاقی

برهنگی فراگیر، شرم و حیا را که نخستین زنجیره بازدارنده درونی است، می‌میراند. وقتی اندام عریان به امری عادی بدل شود، دیگر از هیچ عمل شرم‌آوری

ابایی نیست؛ عصای خجالت شکسته می‌شود و حریم‌های فردی و خانوادگی فرو می‌ریزد.

بند پنجم: هنجار شدن زنا و گسترش مجرمات

با رفتن حیا، زنا و روابط نامشروع نه جرم، که تفریحی روزمره می‌شوند. در نبود قانون و محدودیت، این روابط آشکارا گسترش می‌یابد و ارتکاب حرام به عادت همگانی بدل می‌گردد. فرزندان در فضایی بزرگ می‌شوند که وفاداری و پاکدامنی را معنادارند.

بند ششم: زوال دین در قلموس زندگی

هنگامی که گناهان کبیره‌ای چون زنا و بی‌حجابی آشکار و بی‌کیفر شوند، دینداری مفهوم خود را از دست می‌دهد؛ دین یا به سخره گرفته می‌شود یا به مراسمی تشریفاتی و بی‌اثر در زندگی بدل می‌گردد. جای ایمان را شکاکی، و جای تقوا را بی‌پروایی می‌گیرد.

بند هفتم: طغیان شهوات و فروپاشی تمدن

در نهایت، وقتی شهوت تنها معیار عمل شود و نه عقل، نه شرع، نه قانون و نه عرف محدودیتی قائل نباشند،

هیچ گناه و جرمی نیست که انجام نشود. تجاوز، آزار جنسی، قتل‌های ناموسی و وارونه و فروپاشی کامل نظام

اخلاقی، بخشی از دستاوردهای این سیر قهقرایی است. جامعه به جنگلی بی‌قانون بدل می‌شود که در آن قدرت هوس، جایگزین قدرت قانون و وجدان می‌گردد. این زنجیره هفت‌گانه نشان می‌دهد که ترک قانون حجاب و کنترل اجتماعی، نخستین حلقه‌ای است که انتهای آن، نیستی اخلاق و نابودی تمدن انسانی است. بنابراین، هر جامعه هوشمندی برای بقای خود، ناگزیر به بازدارندگی همزمان از درون (تربیت و دیانت) و بیرون (قانون و نظارت) است.

برهنگی فراگیر، شرم و حیا را که نخستین زنجیره بازدارنده درونی است، می‌میراند. وقتی اندام عریان به امری عادی بدل شود، دیگر از هیچ عمل شرم‌آوری خجالت شکسته می‌شود و حریم‌های فردی و خانوادگی فرو می‌ریزد.

انتقام

ام چرا؟



**آیا این همه اصرار بر انتقام،
افراطیگری و
استمرار چرخه
خشونت نیست؟
چرا نباید چهره خوبی
از کشور و نظام مان به
جهان ارائه دهیم؟**

فریاد خونخواهی و انتقام خون رهبر شهید، مسئولان، فرماندهان ارشد، دانشمندان، نوکلان معصوم میناب، شهدای ناوشکن دنا، شهدای جنایت لامرد و همه هموطنان عزیز شهیدمان، مطالبه عمومی مردم مبعوث شده از ابتدای این جنگ تحمیلی بوده که در مراسم بدرقه و تشییع پیکر رهبر شهیدمان، با برافراشته شدن پرچم‌های قرمز و شعارهای مردم به اوج رسید و انعکاس رسانه‌ای گسترده و ویژه‌ای در سطح بین‌المللی پیدا کرد و خبرگزاری‌های مختلف خارجی به این موضوع پرداختند. در این بین شاهد زیر سؤال بردن این مطالبه عمومی از سوی عده‌ای با تشکیک در مشروعیت انتقام به عنوان یک حق عمومی و از اختصاصات خداوند شمردن آن، بدعت دانستن تلقی دینی از انتقام و عامل ادامه یافتن چرخه خشونت و آسیب به کشور و نظام و... هستیم و این مطالبه عمومی را یک امر احساسی، نشانه کینه توزی و معرفی چهره خشونت‌آمیز از کشور ما قلمداد کرده و مردم را متهم به هیجان زدگی و افراطی‌گری و تندروی کردند.

این در حالی است که این مطالبه تنها مطالبه مردم نبوده و مطالبه مکرر رهبر معظم در پیام‌های خودشان، تصریح مراجع تقلید، نخبگان و کارشناسان و صاحب‌نظران مختلف جامعه است. چطور می‌توان در برابر رهبری و مراجع تقلید، با ادعای فهم فقهی و دینی، مشروعیت انتقام را زیر سؤال برد و آن را نوعی بدعت‌گذاری برشمرد؟ واقعیت این است این مدعیان فقه و فهم نه درک درستی از مبانی دینی و فقاقت دارند و نه فهمی از عقل و عقلا و بدیهیات سیاست دارند.

مطالبه قصاص و انتقام صرفاً یک شعار برآمده از احساسات، هیجانات و جو زدگی نبوده و دارای منطق عقلی و عقلایی روشن، مبنای دینی و پشتوانه ملی و سیاسی است.

از منظر عقلی و عقلایی، قصاص و انتقام خون‌های پاک شهدا و در رأس همه خون‌مطهر قانده شهیدمان، تضمین امنیت کشور و عامل بازدارنده در برابر

تهدیدها و اقدامات تجاوزکارانه دشمن است. ساده گذاشتن از کنار این همه جنایت دشمن و پیگیری نکردن قصاص و مجازات قاتلان، عاملان و آمران و مسببان و مباشران آن، باب جنایات بعدی و اقدامات تجاوزکارانه دشمن متجاوز را باز گذاشته و امنیتی برای کشور و هیچ یک از مسئولان و مردم باقی نخواهد گذاشت و هر زمان که دشمن اراده کند، چنین جنایاتی را تکرار می‌کند. مطالبه قصاص و انتقام از عاملان این جنایات و اجرای آن، هزینه ارتکاب آن را بالا برده تا جایی که دشمن نه تنها به خود جرات دست زدن به چنین اقدامی ندهد بلکه حتی به آن فکر هم نکند.

از منظر دین، قصاص عامل حیات جامعه شمرده و خداوند متعال با مخاطب قرار دادن صاحبان خرد و اندیشه می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و قصاص، برای شما مایه حیات (و امنیت) است، ای صاحبان خرد! شاید پرهیزکاری پیشه کنید.» (سوره بقره، آیه ۱۷۹)

این اشاره دینی فراتر از نگاه درون دینی بوده و مؤید فهم عقل و رویه عقلانیت است. آیه شریفه عمومیت دارد و اختصاصی به قصاص در مسائل شخصی نداشته و به عنوان یک حق عمومی ثابت است.

قصاص و مطالبه انتقام خون رهبر جامعه اسلامی، حق عمومی است و آسیبی که وارد شده به نظام و جامعه اسلامی وارد شده است.

بحث از انتقام در منظومه فقه سیاسی شیعه، موضوعی است که با عدالت، بازدارندگی، صیانت و حفظ کیان نظام مرتبط است. در فقه سیاسی، هدف از انتقام، صرفاً مجازات قاتل نیست؛ بلکه نکال و عبرت‌آموزی است تا از جسارت دوباره دشمن و تکرار جنایت جلوگیری شود. مسامحه در این اصل در شرایطی که کیان نظام اسلامی در معرض تعرض است، با قاعده نفی سبیل «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» در تضاد است.

از منظر سیاسی، ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین وظیفه حاکمیت، دفاع از تمامیت ارضی و امنیت یک کشور است. چگونه حاکمیت می‌تواند در برابر ترور و به شهادت رساندن مقام اول کشور، مقامات، مسئولان، فرماندهان ارشد نظامی و مردم یک کشور بر خلاف همه اصول انسانی و حقوق بین‌المللی سکوت اختیار کند و از کنار آن ساده بگذرد و پا روی استقلال، اقتدار و عزت کشور بگذارد و پاسخی به جریحه دار شدن وجدان عمومی ندهد؟! مطالبه انتقام نه تنها موجب ادامه خشونت نشده، بلکه به آن پایان داده و چرخه خشونت را قطع خواهد کرد. وقتی کشوری به خود اجازه داده که فرد اول یک کشور دیگر را ترور کند و به شهادت برساند و مقامات و مسئولان و فرماندهان ارشد نظامی یک کشور را زیر پا گذاشتن همه اصول انسانی و حقوق بین‌المللی ترور کند، مطالبه برخورد با آن چهره کشور را مخدوش می‌کند یا به کشور اعتبار و امنیت می‌بخشد؟

اساساً الان کشور در شرایط جنگی است و جنگ معنایی ندارد جز اینکه دشمن عزیزان و خانه‌ها و امکانات شما را از بین می‌برد و شما هم ناگزیر افراد، تأسیسات و داراییهای او را مورد هدف قرار می‌دهید. اگر جلوی حمله دشمن به عزیزان و کاشانه خود را نگیریم، پس به نظر شما چه باید کرد؟! بحث از انتقام در منظومه فقه سیاسی شیعه، موضوعی است که با عدالت، بازدارندگی، صیانت و حفظ کیان نظام مرتبط است. در فقه سیاسی، هدف از انتقام، صرفاً مجازات قاتل نیست؛ بلکه نکال و عبرت‌آموزی است تا از جسارت دوباره دشمن و تکرار جنایت جلوگیری شود. مسامحه در این اصل در شرایطی که کیان نظام اسلامی در معرض تعرض است، با قاعده نفی سبیل «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» در تضاد است. از منظر سیاسی، ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین وظیفه حاکمیت، دفاع از تمامیت ارضی و امنیت یک کشور است. چگونه حاکمیت می‌تواند در برابر ترور و به شهادت رساندن مقام اول کشور، مقامات، مسئولان، فرماندهان ارشد نظامی و مردم یک کشور بر خلاف همه اصول انسانی و حقوق بین‌المللی سکوت اختیار کند و از کنار آن ساده بگذرد و پا روی استقلال، اقتدار و عزت کشور بگذارد و پاسخی به جریحه دار شدن وجدان عمومی ندهد؟! مطالبه انتقام نه تنها موجب ادامه خشونت نشده، بلکه به آن پایان داده و چرخه خشونت را قطع خواهد کرد. وقتی کشوری به خود اجازه داده که فرد اول یک کشور دیگر را ترور کند و به شهادت برساند و مقامات و مسئولان و فرماندهان ارشد نظامی یک کشور را زیر پا گذاشتن همه اصول انسانی و حقوق بین‌المللی ترور کند، مطالبه برخورد با آن چهره کشور را مخدوش می‌کند یا به کشور اعتبار و امنیت می‌بخشد؟ اساساً الان کشور در شرایط جنگی است و جنگ معنایی ندارد جز اینکه دشمن عزیزان و خانه‌ها و امکانات شما را از بین می‌برد و شما هم ناگزیر افراد، تأسیسات و داراییهای او را مورد هدف قرار می‌دهید. اگر جلوی حمله دشمن به عزیزان و کاشانه خود را نگیریم، پس به نظر شما چه باید کرد؟!

آنچه خوبان همه دارند، تو تنه اداری...

اما هنوز به اوج ماجرا نرسیده ایم. اوج قصه، شفاعت است. در زیارت نامه اش روبه روی ضریح می ایستی و می گویی: «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنة...» فاطمه! برای من در بهشت شفاعت کن. و بلافاصله دلیلش را می گویی: «فإن لك عند الله شأنًا من الشأن.» چون تو نزد خدا، شان و جایگاهی ویژه داری.

این جمله را ساده نخوانیم. ما از بانویی درخواست شفاعت می کنیم و دلیل درخواستمان این است که او نزد خدا صاحب شان است.

حالا یک لحظه فکر کن:

بانویی که دیگران چشم به شفاعتش دوخته اند، خودش نزد خدا چه جایگاهی دارد؟

نامش فاطمه است؛ اما تاریخ او را با نام دیگری در آغوش گرفته: معصومه. بانویی پاک، عالم، اهل ولایت و چنان عزیز در خاندان موسی بن جعفر که درباره مقامش نقل های شگفتی به ما رسیده است.

اما شاید زیباترین بخش زندگی او را نباید فقط در کتاب های حدیث جست و جو کرد.

باید جاده را دید...

دختری جوان را تصور کن که از مدینه راه افتاده است. خانه را گذاشته؛ شهر پیامبر را گذاشته؛ امنیت و آرامش را گذاشته و راهی سفری طولانی شده است. برای چه؟ برای رسیدن به امامش؛ به برادرش؛ به علی بن موسی الرضا (ع). اما این سفر، پایان دیگری داشت. او به مقصد ظاهری نرسید. در غربت بیمار شد و در قم چشم از دنیا بست. شاید آن روز، کسانی گمان می کردند قصه این دختر جوان همین جاتمام شد.

اما تازه آغاز شده بود...

آن مسافر غریب، شد بانوی قم. آن دختر جوان، شد پناه دل های شکسته. آن قبر غریب، شد حرم. و آن شهری که روزی میزبان چند روز آخر عمرش بود، قرن هاست میزبان میلیون ها زائر اوست.

چه کسی می تواند باور کند دختری که در غربت از دنیا رفت، روزی شهری در کنار مزارش به یکی از بزرگ ترین پایگاه های علم و معارف اهل بیت تبدیل شود؟

اینجاست که حضرت معصومه (ع) برای دختر امروز، دیگر فقط یک نام مقدس نیست. زندگی او یک پیام است: ممکن است جوان باشی، ممکن است راحت سخت باشد، ممکن است به ظاهر حتی به مقصد نرسی؛ اما اگر قدمت برای خدا و در مسیر ولایت باشد، خدا می تواند از همان قدم، تاریخی بسازد.

دختر امام، خواهر امام، عمه امام!

همین سه عنوان برای شناختن او کافی است؛ اما عمق ماجرا آنجاست که در زیارت نامه اش، او را دختر رسول خدا، دختر فاطمه و دختر خدیجه می خوانیم. یعنی قصه فقط یک نسبت خانوادگی نیست؛ سخن از بانویی است که ریشه در خانه نبوت دارد، در دامان امامت بالیده و نامش با اهل بیت گره خورده است.

او فاطمه است؛ فاطمه دختر موسی بن جعفر؛ بانویی که قم با آمدنش قم شد و ایران، قرن هاست زیر سایه کرامت او نفس می کشد.

امام صادق (ع)، سال ها پیش از آنکه این بانو قدم به دنیا بگذارد، خبر آمدنش را داده بود: «بهشت هشت در دارد که سه در آن به سوی قم است؛ زنی از فرزندان من در آنجا رحلت می کند که نامش فاطمه، دختر موسی است...» هنوز موسی بن جعفر (ع) به امامت نرسیده، هنوز فاطمه ای به دنیا نیامده، هنوز کاروانی از مدینه به سوی ایران حرکت نکرده؛ اما امام صادق (ع) از بانویی سخن می گوید که روزی در قم آرام خواهد گرفت.

این یعنی قصه قم و فاطمه معصومه، قصه ای اتفاقی نیست.

امام ششم (ع) در دیدار با گروهی از مردم، به اهل قم درود فرستاد و فرمود: خدا حرمی دارد و آن مکه است؛ رسول خدا حرمی دارد و آن مدینه؛ امیرمؤمنان حرمی دارد و آن کوفه؛ و ما اهل بیت حرمی داریم و آن قم است. و بعد دوباره سخن از همان بانوست؛ بانویی از فرزندانش، به نام فاطمه، که روزی در این شهر به خاک سپرده خواهد شد.

فاطمه به دنیا می آید. دختر موسی بن جعفر (ع)؛ خواهر علی بن موسی الرضا (ع). و حالا نوبت امام رضا است که از مقام خواهر بگوید: «به سعد فرمود: «ای سعد! نزد شما قبری از ماست.» سعد پرسید: منظورتان قبر فاطمه، دختر موسی بن جعفر است؟ فرمود: آری؛ هر کس او را با معرفت به حش زیارت کند، بهشت برای اوست.

دقت کنید؛ سخن فقط از «زیارت» نیست. زیارت با معرفت به حق اوست. یعنی این بانو «حقی» دارد که باید آن را شناخت؛ مقامی دارد که باید فهمید؛ شخصیتی دارد که نباید تنها به نام و نسبش بسنده کرد.

بعد نوبت امام جواد (ع) است: «هر کس قبر عمه ام را در قم زیارت کند، بهشت برای اوست.» پدر بزرگ از او گفته؛ برادر از او گفته؛ برادرزاده از او گفته...

یک بانو مگر چه مقامی دارد که چند امام، مردم را به زیارت او فرامی خوانند؟



بهشت؛ ضیافتی بی زوال و بی پایان

یکی از پرسش‌های چالش برانگیز در ذهن بشر، ماهیت زندگی در بهشت است. انسان محدود دنیوی، وقتی به ابدیت می‌اندیشد، ناخودآگاه آن را با تجربه روزمرگی و تکرار در دنیا قیاس می‌کند. آیا زندگی در بهشت، با وجود لذت‌های فراوان، سرانجام به ملال و خستگی نمی‌انجامد؟ آیا بهشت، زندانی ابدی نیست که در آن، لذت‌ها بعد از مدتی طعم خود را از دست می‌دهند؟

برای پاسخ به این شبهه، باید از نگاه محدود مادی فاصله گرفت و از دریچه کلام وحی و معرفت‌شناسی دینی به ماجرا نگریست.

۱. تمثیل، پلی برای درک ناممکن؛ قرآن کریم وقتی از بهشت سخن می‌گوید، تعبیر «مثل الجنة» از بهشت را به کار می‌برد. حقیقت بهشت فراتر از ظرفیت ادراکی انسان خاکی است. همان‌طور که جنین در رحم مادر، هیچ تصویری از وسعت جهان، خورشید، کوه‌ها و دریاها ندارد و اگر کسی برای او از اینها بگوید، درک نمی‌کند، انسان نیز در این دنیا قادر به درک حقیقت نعمت‌های الهی نیست. آنچه در آیات قرآن آمده، تنزل دادن مفاهیم بهشتی به زبان فهم بشری است. بنابراین، مقایسه ملال دنیوی با وضعیت بهشت، قیاسی مع الفارق است.

۲. در بهشت، رزق رانمی‌بینند، رازق رانمی‌بینند؛ در دنیا، لذت خوردن و آشامیدن، لذتی حسی است که پس از رفع نیاز، فروکش می‌کند. اما در بهشت، سازوکار لذت متفاوت است. در آنجا، انسان در هر نعمتی، دست عنایت حق را می‌بیند. یعنی شخص در طعام، جمال و جلال خدا را مشاهده می‌کند. وقتی لذت از مجرای شهود حق باشد، هرگز دچار تکرار نمی‌شود، چرا که خداوند بی‌نیاز است. آن چیزی که در بهشت لذت بخش است توجه به این حقیقت است که نعمات به صورت مستقیم از دست رازق به انسان می‌رسد. از همین رو در ادعیه گفته می‌شود: «از هر لذتی جز یاد تو،

استغفار می‌کنم»؛ لذتی که آمیخته با ذکر و حضور محبوب است، نه تنها ملال‌آور نیست، بلکه هر لحظه تازه و جان بخش است.

۳. بهشت، ساحتی بدون نقصان؛ مشکل اصلی خستگی در دنیا، ناشی از نقص است. ما خسته می‌شویم چون ظرفیت‌هایمان محدود است، یا چون به آنچه می‌خواهیم نمی‌رسیم، یا چون لذت‌هایمان گذرا هستند. در بهشت، هیچ نقصانی وجود ندارد. قرآن می‌فرماید: «هرگز تقاضای انتقال و تغییر از آنجا را ندارند». (کهف: ۱۰۸) این ثبات و رضایت مطلق، به دلیل کمالی است که در آنجا است. خداوند رزق بهشتی را به بهترین وجه مهیا کرده است. وقتی محیط بهشت

تماماً خیر و زیبایی باشد و هیچ کمبود و خستگی وجود نداشته باشد، طبیعتاً درخواستی برای تغییر یا خروج از آن وضعیت به وجود نمی‌آید. اساساً جنس خوردن و آشامیدن و لذت‌های آنجا با دنیا متفاوت است کما اینکه سیستم بدن نیز متفاوت است.

۴. اراده انسان، پرتویی از اراده خداوند؛ بزرگترین رمز زوال‌ناپذیری لذت در بهشت، حضور میزبان است. وقتی

مهماندار بهشت، خداوند بی‌نیاز است، ضیافت هم بی‌نیاز است. خستگی و ملال، بیماری انسان محدود است که در زندان زمان گرفتار شده است. در بهشت، با حذف موانع، انسان به وسعت ابدیت گام می‌گذارد. در دنیا، مایه دلیل محدودیت عالم ماده، ناچاریم برای رسیدن به خواسته‌ها زمان صرف کنیم. اما در بهشت، اراده انسان در طول اراده خدا قرار می‌گیرد. به این معنا

که انسان به مقام «کن فیکون» می‌رسد؛ هر چه بخواهد، همان‌دم محقق می‌شود. این خلاقیت آنی و اراده فعال، خود بزرگترین عامل برای عدم سرفتنگی حوصله است. انسان بهشتی، صرفاً مصرف‌کننده لذت نیست، بلکه در فضایی که خدا برایش فراهم کرده، فاعلیت و خلاقیت دارد.

۵. فطرت، تشنه بی‌نیاز؛ انسان در عمق فطرت خویش، بی‌نیاز خواه است. او با لذت‌های محدود دنیوی سیراب نمی‌شود و به همین دلیل است که هر چه در دنیا می‌اندوزد، باز احساس خلا می‌کند. بهشت، خانه اصلی این فطرت است. ملال، محصول برخورد روح بی‌نیاز طلب با پدیده‌های محدود است. در بهشت،

چون همه چیز با خداوند گره خورده و خداوند مطلق است، روح انسان با حقیقت بی‌نیاز خود پیوند می‌خورد. بنابراین، لذت‌های بهشتی، نه تنها تکراری نیستند، بلکه پله‌پله، انسان را به سوی عمق بیشتری از معرفت الهی می‌برند.

انسان در بهشت به ثبات می‌رسد، نه سکون. سکون یعنی توقف؛ و توقف، ملال‌آور است. اما ثبات یعنی ماندن در یک رابطه زنده و روبه‌عمق با خدا. در این حالت، هر لحظه تازه است، چون هر لحظه تجلی تازه‌ای از او آشکار می‌شود. فرشتگانی که هزاران سال در رکوع و سجده اند، خسته نمی‌شوند. نه به این خاطر که احساس ندارند، بلکه چون به ثبات رسیده‌اند. بهشتی‌ها هم همین‌طورند: در جوار رحمت الهی، هر لحظه افق تازه‌ای از عشق و معرفت باز می‌شود. و آنجا که افق تازه باشد، حوصله سر نمی‌رود.

ترک مقاومت، نه امنیت می آورد و نه عزت

رسول خدا ﷺ فرمود: «آن کسی که جهاد را ترک گوید، خدا بر اندام او لباس ذلت می پوشاند و فقر بر زندگی او سایه می افکند». این سنت الهی در هر زمان و مکان جاری است: ترک مقاومت، نه امنیت می آورد و نه عزت. قرآن در سوره توبه می فرماید: «ای کسانی که

ایمان آورده اید، شما را چه شده که چون به شما گفته می شود در راه خدا بسیج شوید، گنبدی به خرج می دهید و بر زمین می چسبید؟» این آیه خطاب به همان روحیه ای است که در برابر فرمان مقاومت، سستی می کند و به زمین می چسبید. روحیه ای که در هر جامعه ای، در هر دورانی، می تواند رخ بنماید و خطرناک ترین دشمن از درون است.

کتاب «آسیب شناسی نفاق سیاسی در جامعه اسلامی و راه های برون رفت از منظر قرآن کریم» در ۳۱۶ صفحه، نوشته سیدکاظم سیدباقری و حانیه ملاشفیع، اثری پژوهشی است که با تکیه بر تفسیر موضوعی قرآن کریم، به واکاوی یکی از پیچیده ترین و خطرناک ترین آسیب های درون زای جامعه اسلامی، یعنی «نفاق سیاسی» می پردازد. این کتاب که در مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات تدوین و منتشر شده است، تلاش می کند تا با رویکردی نظام مند، ابعاد پنهان و آشکار نفاق را در سه عرصه کلیدی «سیاسی-فرهنگی»، «سیاسی-حکومتی» و «سیاسی-اقتصادی» شناسایی کرده و راهکارهای قرآنی مقابله با آن را ارائه دهد.



گوش می کردید، کشته نمی شدید». این منطق تضعیف روحیه و تطهیر دشمن، در هر زمان و مکان، همان نتیجه را به بار می آورد: سست شدن همگرایی ملی و فروپاشی مقاومت جامعه در برابر تهدیدات. این در حالی است که قرآن در پاسخ

می فرماید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفَرَارُ إِذْ فَرَّزْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ» بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز برای شما سودی نخواهد داشت.

این روحیه وقتی در جامعه ای نهادینه شود، مذاکره را نه به عنوان یک تاکتیک در خدمت مقاومت، بلکه به عنوان جایگزینی برای مقاومت، تقدیس می کند. در چنین فضایی، هر صدای ایستادگی تندروی خوانده می شود و هر موضع قاطع، فتنه. اما قرآن در سوره محمد/۲۰ می فرماید: «کسانی که ایمان آورده اند میگویند: «چرا سوره های نازل نمیشود (که در آن فرمان جهاد باشد)؟!» اما هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل میگردد که در آن سخنی از جنگ است، منافقان بیمار دل را مبینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه میکنند؛ پس مرگ و نابودی برای آنان سزاوارتر است!». امروز نیز هرگاه سخن از مقاومت به میان می آید، همان چهره های ترسو و وابسته، همان نگاه وحشت زده را دارند و هرگونه ایستادگی را فتنه می خوانند، در حالی که قرآن می فرماید: «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» آگاه باش که خودشان در فتنه سقوط کرده اند.

قرآن کریم منافقان را با نشانه ای آشکار معرفی می کند که گویا آینه تمام نمای هر دوره ای است: کسانی که از فرمان جهاد سرپیچیدند و در خانه نشستند، از این خانه نشینی شادمان شدند. «فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ». این آیه تصویری از یک روحیه را ترسیم می کند که در هر زمان و مکان می تواند رخ بنماید: روحیه ای که در آن، ترس و دنیاطلبی بر ایمان و مسئولیت پذیری چیره می شود.

هنگام نزول آیات جهاد، منافقان همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته، به پیامبر نگاه می کردند. «نَظَرُوا الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ» یعنی این حالت، حالت کسانی است که در لحظه عمل و امتحان، تمام ادعاهای پیشین شان فرو می ریزد و ترس، سراسر وجودشان را می گیرد. چنین روحیه ای وقتی در جامعه ای رسوخ کند، هر فرمان ایستادگی را به ماجراجویی و هر موضع قاطع را به هزینه ساز تعبیر می کند.

منافقان از پیامبر اجازه می خواستند در جهاد شرکت نکنند و بهانه می آوردند که مبادا به گناه بیفتند: «أَتَذُنُّ لِي وَلَا تَغْتَبِي». این منطق معافیت خواهی در هر دوره ای بازتولید می شود: بهانه های اقتصادی، دیپلماسیک و امنیتی، همه و همه دستاویزی می شوند برای شانه خالی کردن از مسئولیت. اگر مقاومت کنیم، تحریم ها تشدید می شود، اگر ایستادگی کنیم، جنگ می شود. اینها همه تکرار همان «لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغُنَاكُمْ» است که منافقان در جنگ احد گفتند.

قرآن در آیه ۱۶۸ آل عمران می فرماید: «منافقان پس از شهادت مجاهدان گفتند: اگر به حرف ما

شبهات

شبهات و پاسخ شبهات

ماهانماه پویش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات (حوزه های علمیه)

شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱

مدیر مسئول: محمد باقر پورامینی / سردبیر: حمید کریمی

مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران: سجاد انجم شعاع، نیما خوارزمی، نصرالله درویشی، حمید کریمی، علی مجتبی زاده / چاپ: نینوا قم

کانال اینستاگرام: @shobahat_mag

سایت: www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org | spasokh.com | wikipasokh.com | pasokh.tv | shobhepajouhi.ir

